

ذکر اشتبیین و مجنون شاه نباتی در یک نسخه خطی

میرهاشم محدث

دو سه ماه پیش کتاب منظر الاولیاء که درباره مدفونین تبریز و حومه آن شهر است به تصحیح این بنده و توسط کتابخانه مجلس شورای اسلامی منتشر شد. از جمله کسانی که در حومه تبریز مدفون شده‌اند سید ابوالقاسم مجنون شاه نباتی است که متأسفانه به خاطر بی‌دقتی من «بنایی» چاپ شده است. خواستم برای اشتبیین یک سطر پاورقی بنویسم در هیچکدام از منابع جغرافیائی مطلبی نیافتم. اخیراً که به کتاب خطی مهم و نایاب تحفه الباقی تذکرة الاولیاء و الشرفاء مراجعه کردم دیدم مطالب قابل توجهی راجع به این دو مطلب هست؛ دریغ آمد که آن را به اهل علم عرضه نکنم. کاش به این مطلب مهم زودتر دسترسی پیدا می‌کردم و آن را در پاورقی همان صفحه منظر الاولیاء می‌آوردم. لله الحمد

میرهاشم محدث

تیرماه ۱۳۸۸

اشتبیین قصبه‌ای است بهشت آئین از مضافات ولایت قراجه‌داغ، هوایش حار و آبش خوشگوار و سازگار. قرای معموره در او است و مطلق میوه‌جات آن بغایت نیکو است سیما انار و انجیر و انگورش که فراوان و بی‌قصور است و مردمش در غریب‌نوازی و مهمان‌داری و عموماً سفید چهره و از متاع حسن با بهره‌اند. تماماً ترک‌زبان و شیرین بیان و سخی و غیور و از غذر و بددلی دور. در میان دره‌ای واقع است مگر جنوبش فی‌الجمله واسع. اهالی آن زمین در تناسب پیکر و صباحت منظر ممتاز و زنان ایشان در حسن و جمال با امتیازند. قاطبه شیعه مذهب و خوش مشرب‌اند.

خامه عباسی عمامه به ذکر دو نفر از اجله اهالی آن ولایت مسابقت می‌نماید.

در ذکر عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت سید ابوالقاسم الملقب به مجنون شاه و متخلص به نباتی طاب ثراه است. عاشقی بودند جانباز و مجذوبی بودند خانه‌پرداز از مریدان میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی - قدس سره العزیز - و مختار سلسله نعمة اللهی. در مشرب مراتب توحید، وحید زمان و در بیان مطالب تجرید، فرید دوران. قرن‌ها بود که چشم روزگار چنان اعجوبه‌ای ندیده بود و گوش ابنای زمان چنین اضجوه‌ای نشنیده.

فرد:

دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است بآفتاب قدر تو از ذره کمتر است
با وجودی که چندان تحصیل نکرده بود لیکن هر گاه با یکی از فضلا صحبت می‌داشت حکما غالب بود و مدعی علیه مغلوب و مجاب شده به عجز و قصور خود اعتراف می‌نمود. همیشه به انزوا و گوشه‌نشینی مایل و راغب بود و از اهل عالم محترز و مجتنب. وقتی از اوقات این قطعه بی‌قرینه را در جواب رقعه را قم قلمی فرموده بودند. قطعه:

چندین کز این دو دیده من روز و شب برفت	هرگز نرفت خون شهیدان کربلا!
شد دیده تیره و نخورم غم ز بهر آنک	روزم همه شب است و صبحم همه مسا
گر بر سرم بگردد چون آسیا فلک	از جای خود نگردم چون قطب آسیا
چون مهر بی‌نفاق کنم در جهان نظر	چون ابر بی‌دریغ دهم خلق را عطا
یک روبه دو ستم من و کم حرص مادح	هم راست در خلام و هم پاک بر ملا

روزگاران در همان سامان ارم سان، روزگار عمر و زندگانی را گذرانیده و ابواب خزاین معرفت بر روی اهالی آن ولا گشودند. چندی قبل متقاضی اجل در رسید و نقد حیات به قاضی ارواح سپرد. نظم:

چرخ را گفتم جگرها چاک شد	دیده‌ها از اشک و دامن پر در است
این چه حال است و چه روز است او بگفت	موت مجنون شاه گویا ظاهر است

رحمة الله علیه. دیوان اشعار مانند در شاهوار از آن عارف عاشق و عاشق عارف در صفحه روزگار یادگار است. این ستوده اشعار باعث آثار اکثر از اوان از زبان بی‌زیان آن نقاوة سالکین آفاق و خلاصة محققین مشتاق مسموع آمد. نظم:

آفتاب است همتم گر چند	پست گشته است همچو ایه تنم
همچو آتشکده شده است دلم	من از این بیم دم همی نزنم
که ز تف دل اژدها کردار	پر از آتش همی شود دهنم
سربد پیش خسان فرونارم	که من از کبر سرو در چمنم
منت از هیچکس نخواهم از آنک	بندۀ کردگار ذوالمنم
گر ز خورشید روشنی خواهد	دیدگانم ز چشمها بکنم

در هنگام نصیحت و نخلیت می‌فرمودند که انسان مادامی که در عاریت سرای جهان است ندیم الم و همدم نجم است. فرد:

دنیا چو رحم‌دان و در او خود را طفل خون است غذای طفل تا در رحم است
حقیر مؤلف گوید: الحق آن بزرگوار در عالم درویشی سلطانی بودند به اقتدار و وارسته از تحصیل درهم و دینار. فرد:

برهنه پا و سرانند در ولایت عشق
که قوتشان همه جوع است لباس عربانی
با حقیر خصوصیت و مراوده زایدالوصف می نمودند و به استرضای خاطرش توجه می فرمودند. روح الله روحه العزیز

حاجی میرزا حسن وزیر

در ذکر خیرالحاج و المعمرین وافصح الفصحاء و المترسلین جناب حاجی میرزا حسن وزیر روشن ضمیر است.

از وزرای عظام و کبرای گردون احتشام‌اند. در لوزام مروت و قنوت و مراسم کرامت نفس و اصابت رای کمتر کسی به آن وزیر آصف تدبیر که از اجله اعیان مکرم و در تهذیب اخلاق در میان همگنان مسلم‌اند برابری می نمایند. دولت وافر و ثروت متکاثر و جاه عریض و دستگاه مستفیض دارند و همواره بر تعظیم عرفا و تکریم علما و توقیر حکما و ادبا همت می گمارند. این اشعار آبدار که از قریحه طبع سرشار و لفظ گوهربار یکی از شعرای نامدار تراوش نموده در توصیف آن دبیر سحر صاحب طبل و علم و نیک نگار مالک قرطاس و قلم مناسب آمد، نظم:

روشن تنین دارد قلمش	گر چه تریاک دو صد تنین است
فردائین کفش را چون دید	مایه رزق جهان گفت این است
آن دبیری است که در جوزا تیر	بار قومش رقم ترقین است
چنگ در دامن اوزن که ترا	همتش رهبر علیین است

مدت مدید و زمان بس بعید است که در نهایت امانت و دیانت و غایت درستی و صداقت با کمال کفالت در منصب وزارت ولایات قراجه داغ به انجام خدمات دیوانی قیام و اقدام می فرمایند. الحق به اصابت رای و کاردانی تمام امورات اتفاقیه و مهمات سلطانیه را به احسن وجه از پیش می برند. فرد:

هر آن مثال که توقع تو بر آن نبود
زمانه طی نکند جز برای حنا را

با وجود منتهای قرب دیوانی غایت افتادگی و تواضع را دارند خاصه به شدت هر چه تمامتر محب درویشان و معتقد ایشانند. اخلاص کیشان و ارادتمندانش مدام این فرد فرید را در تعریف اصل الفصاحة و البلاغه و ملک البراعة و الیراعة سرکار وزیر با انتیاه آصف جاه انشاد نمایند. فرد:

گر نور خامه تو بر صحن عالم افتد
گردد ز پرتو او هر ذره آفتابی

با وجود حکومت و آن همه رفعت و عزت، بغایت متقی و پرهیزگار و سخن و نیکوکار و عادل و خوش رفتارند و نسبت به فقرا بغایت محبت و مکرمت دارند به مرتبه ای که به نفس نفیس خود نزد فقرا و مساکین تردد کرده با ایشان لطف و احسان و بر و امتنان نموده لوازم مرحمت و مراسم شفقت را نسبت بر عموم عجزه و ضعفا خصوصاً راقم بجا آرند. قطعه:

در زمان زوست هر چه هست نظر	بر زمین زوست هر چه هست آواز
عقل با علم او گذارد گام	فضل با عقل او گشاید راز
سال و مه از نهیب هیبت اوست	روز و شب اوفتاده در تک و تاز

روزی فقیر به خدمت آن وزیر دلپذیر عرض نمود که بر این فقیر سراپا تقصیر زیاده از استحقاق لطف و احسان و بر و امتنان نمائی، آن را موجب چیست و سبب کیست؟ در جواب این کلمات مقرون به حکمت با صواب را از

زبان بلاغت ترجمان ادا فرمودند که: اولاً بزرگان، **نظم:**

غریب و مسافر به جان پرورند که نام نکوشان به عالم برند
تبه گردد آن مملکت عن قریب کز او خاطر آزرده گردد غریب
دویم آن که مرد سیاح و جهان پیمائی و با فرق مختلفه معاشرت می‌نمائی و در عالم سیاحت ابواب مخالطت
بر روی طوایف امم خواهی گشود و با ملوک و اهل سلوک در هر شهر و بلوک ملاقات خواهی نمود، بزرگان هر
دیوار از حسن و قبح روزگار از تو استفسار می‌کنند، از احوال جماهیر انام و مشاهیر هر مقام استعلام می‌نمایند و
آنچه از نیک و بد ابنای زمان دیده و بر فضایل و رذایل خلق هر مکان رسیده به موجب مصرعی:
قلندر هر چه گوید دیده گوید

بی زیاده و نقصان خواهی گفت و اشراف هر دیار و اعیان هر امصار از تو خواهند شنفتت لهذا نزد عقلا
سیاحان را دوست داشتن و لوای محبت ایشان افراشتن باعث ذکر جمیل و بقای نام نکو است و از اوصاف
اشخاص حمیده خواست چنان که کامل خضر کیش و درویش نیک‌اندیشی فرموده‌اند، **قطعه:**

غزب آشنا باش و سیاح دوست که با این دو فرقه نکوئی نکواست
همیشه مسافر گرامی بدار که تا نام نیکت برد هر دیار
بدو نیک مردم همه بگذرند همان به که نامش به نیکی برند
سیم آن که تو در سلک اهل عرفان و اصحاب ایقان و دانشمندان انتظام داری و در سلک ایشان قدم
می‌گذاری، ارباب فضل و دانش در هر ملت و کیش لازم الاحترام و در نزد خردمندان صاحبان علم و کمال
واجب الاکرام‌اند. **نظم:**

سگ درد پوستین درویشان ورنه چرخ است بنده ایشان

فرد

جده درویشان کلید جنت است بغض درویشان سزای لعنت است
بالجمله این وزیر دانشمند و در میدان معرفت سربلند اکنون در آن شغل شریف وزارت و منصب ضعیف
ریاست مشیر و مشار و معتمد الیه و مدار علیه کارند و همواره کارهای سترگ دولتی و امورات بزرگ ملتی از آن
سرش پاک و منشأ هوش و ادراک به وضوح و ظهور آید و هر ساله بی‌غایله تفریغ محاسبات دیوانی و تزویج
جمع و خرج مالیات حضرت سلطانی بر اعجاز آن وزیر سحرپرداز برهانی است قاطع و حجتی است ساطع تا از
پس پرده غیب چه بروز کند.

این قطعه غرا و منظومه بدیع و زیبا را در خاتمه کلام آن وجودی که فطرتش عالی و رتبش متعالی است
مناسب یافته ایراد نمود، **قطعه:**

حامی دین نبی میری علی سیرت که او در خصایل شد مثل و اندر فضایل بی مثال
آن حسن اسم و حسن رسم و حسن صورت که هست در ممالیک قراجهداغ آفتاب با جلال
وصف ذات و حشمت او کی توانم شرح کرد کز شکوه عز و اقبالش زبانم گشته لال
تا بود ممکن عروج مهر بر اوج فلک باد یارب آفتاب دولت او بی‌زوال
ربنا آما بما انزلت و اتبعنا الرسول و اکتبنا مع الشاهدین.